

روش‌شناسی پوزیتیویسم و نقش آن در تطورات چهار حوزه دانش سیاسی

mhdmhd1373@Gmail.com

مهدی حسن‌زاده / دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۲۹ - پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۹

چکیده

فهم صحیح از هر علمی، نیازمند روش‌شناسی است؛ روش‌ها هستند که موجب تحولات اساسی در علوم می‌شوند؛ از جمله آنها پوزیتیویسم است که تجربه‌گرایی را به‌عنوان یگانه رهیافت در علوم معرفی می‌کند. این پژوهش، ضمن توضیح اجمالی رهیافت پوزیتیویسم، سیر تطورات دانش سیاسی و چگونگی تأثیر پوزیتیویسم بر آن را در سده‌های مختلف، مورد بررسی قرار داده است. هر چند محققان این عرصه، تأثیرات این رهیافت را متذکر شده‌اند، اما مستندسازی آن در گرایش‌های گوناگون دانش سیاسی شامل فلسفه سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، روابط بین‌الملل و نیز مسائل ایران، ابداعی است که در این مقاله صورت گرفته است. به نظر می‌رسد، تجربه‌گرایی و پوزیتیویسم رویکرد فلسفی در سیاست را کنار زد و مدعی هستند که علوم انسانی و از جمله علم سیاست، باید با روش علوم طبیعی مورد مطالعه قرار گیرند. از این‌رو، چندین قرن این رهیافت بر علوم سیطره داشته است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی، تطورات و تأثیرات پوزیتیویسم بر گرایش‌های مذکور دانش سیاسی را براساس داده‌های مستند، توصیف می‌کند.

کلیدواژه‌ها: پوزیتیویسم، سیاست، روش‌شناسی، فلسفه سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، روابط بین‌الملل، مسائل ایران.

مقدمه

سیاست به مثابه یک دانش، ریشه در تحولات پس از مدرنیته دارد و حداکثر پیشینه آن، به یک سده گذشته بازمی‌گردد. در تکمیل یک دانش، مسائل مختلفی نقش دارد که در نگاه اندیشمندان اسلامی از این مسائل، به «رئوس ثمانیه» یاد شده است. یکی از مسائل مهم رئوس ثمانیه که تأثیر بسیاری در تکمیل یک دانش و تطورات آن دارد، روش‌شناسی است. علی‌رغم اینکه دانش سیاسی و علم سیاست، به‌عنوان یک علم خاص سابقه طولانی ندارد، اما خاستگاه سیاست را باید در مغرب‌زمین و در یونان باستان جست‌وجو کرد که متأثر از رویکرد فلسفی بوده و حاکمان و ارباب کلیسا از آن بهره‌می‌بردند. تطورات پس از رنسانس و سیطره نگاه پوزیتیویستی، موجب جداسدن این دانش از فلسفه گردید. این پژوهش درصدد است که تأثیر نگاه و رویکرد پوزیتیویستی را بر تطورات دانش سیاسی مورد بررسی قرار دهد. بر این اساس، فرضیه این پژوهش عبارت است از اینکه با ظهور پوزیتیویسم، مدعیات متافیزیکی و مابعدالطبیعی بی‌معنا خوانده شدند و فلسفه سیاسی، به شدت تضعیف شد. در مقابل، جامعه‌شناسی سیاسی به شدت مورد توجه قرار گرفت. دلیل اجمالی آن را هم می‌توان افرادی همچون آگوست کنت دانست که خود از بنیان‌گذاران پوزیتیویسم و جامعه‌شناسی بود و جامعه‌شناسی را مکمل روش اثباتی می‌دانست. از این‌رو، جامعه‌شناسی سیاسی بسیار رونق گرفت. در روابط بین‌الملل، پوزیتیویست‌ها بر این باور بودند که روابط و مناسبات بین‌المللی تجربه‌پذیر هستند؛ از این‌رو، این گرایش از علم سیاست، در مکتب پوزیتیویسم مورد استقبال قرار گرفت. در مسائل ایران نیز پس از انقلاب اسلامی، همانند قبل آن، فارغ از محققانی که روش پوزیتیویستی را باطل و ناکارآمد در علوم انسانی، به‌ویژه علوم سیاسی می‌دانند، بازهم غالباً از روش اثبات‌گرایی در مسائلی همچون تحولات سیاسی ایران و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران استفاده می‌شود. این پژوهش، در محورهای پوزیتیویسم و تطور دانش سیاسی، پوزیتیویسم و فلسفه سیاسی، تأثیر پوزیتیویسم بر جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین‌الملل و نیز رویکرد پوزیتیویستی در گرایش مسائل ایران سامان یافته است.

۱. بررسی مفاهیم

۱-۱. دانش سیاسی

«سیاست» در لغت در معانی حکم راندن، ریاست کردن، تدبیر، داوری، حفاظت، حراست، تنبیه به کار رفته است (ابوالحمد، ۱۳۶۸، ص ۶). همچنین به معنای اندیشه، مشی و روش نیز گفته شده است (خسروان، ۱۳۹۶، ص ۱۲۶). سیاست در اصطلاح عبارت است از: مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول (جعفری تبریزی، ۱۳۶۹، ص ۴۷). امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند، به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاست» (موسوی خمینی،

۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۴۳۲). علامه مصباح سیاست را آیین‌کشورداری و روش اداره امور جامعه به صورتی که مصالح جامعه اعم از مادی و معنوی را در نظر داشته باشد، تعریف می‌کنند (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۳۲).

علم سیاست، علمی است که موضوع آن، مطالعه و بررسی در ماهیت حکومت و دولت و انواع آن و پدیده‌ها و نهادهای سیاسی است و به بررسی تمام اشکال قدرت در جامعه انسانی می‌پردازد. علم سیاست از رشته‌های قدیمی علوم اجتماعی است و مباحث مهمی مانند سیاست، تئوری و فلسفه سیاسی، سیاست خارجی، اداره امور عمومی، سازمان‌های بین‌المللی، دانش حکومت کردن، جامعه‌شناسی سیاسی، تاریخ دیپلماسی و روابط و سیاست و اقتصاد و حقوق بین‌المللی را دربرمی‌گیرد (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۷۵، ص ۳۰۲). موریس دوورژه می‌گوید: «علم سیاست، علم قدرت و معرفت بر هیئت‌های حاکمه و مقامات عالیه اجتماع است» (مدنی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۰).

۱-۲. پوزیتیویسم

واژه «پوزیتیو» (positive) مفهوم فلسفی آن، برای اولین بار توسط بیکن استعمال شده، اما اصطلاح «پوزیتیویسم» (positivism) بسان یک مفهوم رایج فلسفی، سال‌های بعد به وسیله آگوست کنت فرانسوی مطرح گردید. البته پیش از او سن‌سیمون، همین اصطلاح را به سال ۱۸۳۰م در نوشته‌های خود به کار برده بود. این اصطلاح را به واژگانی همچون مکتب تحقیقی، مکتب تحصیلی، اثبات‌گرایی، تحصیل‌گروی و نظایر آن ترجمه کرده‌اند، اما چنانچه برخی اذعان دارند، این واژه معادل فارسی ندارد. هنگامی که این اصطلاح برای اولین بار توسط آگوست کنت به کار رفت، از کلمه (positif) فرانسوی گرفته شده بود که در آن زبان، واجد شش معنا می‌باشد: واقعی، سودمند، یقینی، دقیق، ارگانیک و نسبی. اگر این اصطلاح، به هر شش معنا مراد باشد، مسلماً قابل ترجمه به فارسی نیست؛ زیرا واژه‌های وجود ندارد که همه این معانی را در لفظ واحد، به صورت یک‌جا افاده کند. بنابراین، در زبان فارسی یا باید این کلمه را به همان صورت اصلی بیان کرد و یا در تعبیر از آن از واژه «پوزیتیوگرایی» کمک گرفت (خندان و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۵۶). به هر حال، پوزیتیویسم در واقع نوعی مادی‌گرایی است که اعتقاد به ماده و آثار حسی و قابل لمس آن در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد. در این دکترین، رابطه علت و معلولی رویدادهای سیاسی جوامع مختلف با منشأ اقتصادی‌شان ابتدا تحلیل و سپس بیان می‌گردد.

۱-۳. روش‌شناسی

برای مطالعه و بررسی هر علمی، اعم از سیاست و یا غیرسیاست، روش آن علم، نقش تعیین‌کننده‌ای در استنباطها و استنتاج‌های علم دارد. از این رو، مسئله روش‌شناسی اهمیت زیادی دارد. روش عملیاتی است که در جریان آن، ویژگی‌های موضوع مورد تحقیق، بررسی و آشکار می‌شود. روش‌ها باید مناسب موضوع پژوهش باشند. بنابراین، باید به هنگام پژوهش به این پرسش پاسخ داد که چه روش‌هایی برای آن موضوع تحقیق مناسب است. روش‌ها،

همچون صافی میان محقق و موضوع تحقیق قرار می‌گیرند و وظیفه آنهاست تا داده‌های عینی را به صورت اطلاعات ذهنی درآورده و در اختیار ما قرار دهد. در عرصه علوم انسانی، روش‌های گوناگونی از جمله روش اسنادی و تفسیری، روش تجربی، روش کارکردی، روش تاریخی، روش قیاسی، روش انتقادی، روش تجربی منطقی، روش تطبیقی، روش تفهیمی، روش تحقیق، روش عقلایی و... وجود دارد (راسخ، ۱۳۹۱، ص ۶۱۹). مفهوم «روش‌شناسی» یا نظریه روش‌ها نیز در بسیاری از موارد، معادل نظریه علم به کار می‌رود. در معنای محدودتر، تنها تحلیل روش‌های علمی، به‌ویژه با توجه به اهداف علمی و نظری تحقیق، را شامل می‌شود (همان، ص ۶۲۴).

۲. پوزیتیویسم و تطور دانش سیاسی

برخی محققان بر این باورند که نه‌تنها/ارسطو، علم سیاست را پایه‌گذاری کرده، بلکه روشی خاص و تقسیم‌بندی مناسب و زبان مخصوص برای این علم را نیز ارائه کرده است (مدنی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۳). اما در سده‌های پایانی قرون وسطا، همزمان با تغییر نگرش انسان نسبت به خویشتن و جهان پیرامون و وقوع تحولات عینی در جوامع بشری و تخطئه فلسفه ارسطویی و روش تحقیق آن، کاروان فکر و اندیشه بشر غربی، به سمت‌وسویی سوق یافت که محصول آن، تفوق معرفت حسی بر سایر معارف بشری بود. گفته می‌شود در فلسفه ارسطویی، که تکیه بر احتیاج نظری و استدلال قیاسی بود، موجب شد که به امور واقعی و علم، بی‌اعتنایی شود و نیز اعتقاد به استدلال در مسائلی که فقط مشاهده می‌تواند درباره آنها حکم کند و تأکید بیش از اندازه بر تمایزات دقایق لفظی، موجب شد این روش علمی با تمام مبانی متافیزیکی در طی سده‌های ۱۵ و ۱۶ مورد حمله قرار گیرد و دانشمندی نظیر *لورنتزو والا* (۱۴۷۶-۱۴۰۶) و *پیر راموس* (۱۵۷۲-۱۵۱۵)، به نقادی این پارادایم فکری بپردازند. به نظر این دسته از دانشمندان، این روش می‌کوشید با تحمیل احکام ازپیش‌ساخته‌شده، بر تجربه فرمان راند و به جای مطالعه دقیق رویدادهای طبیعت، آنها را به سیطره خود درآورد. بدین ترتیب، بحرانی عظیم در نظام مدرسی - ارسطویی به وجود آمد که تنها با واژگونی آن و تأسیس پارادایمی جدید فروکش کرد (اردستانی، ۱۳۸۸، ص ۷۸-۱۱۵).

بدون تردید بزرگ‌ترین شخصی که در برابر روش ارسطویی قیام کرد، *فرانسیس بیکن* (۱۶۲۶-۱۵۶۱م) بود. وی را به‌عنوان بنیانگذار روش استقرایی جدید می‌شناسند و از اهمیتی جاودانه برخوردار می‌باشد. وی به کرات تکرار می‌کند که سیطره چند سده‌ای احکام مدرسی - ارسطویی مانع از آن شده که بشر بتواند به معرفت راستین دست یابد. بیکن، با طرح استقراء به‌عنوان نقطه عزیمت روش علمی، ساختمان‌ی را بنا نهاد که برای چند سده تمام دانشمندان را مفتون و مسحور خود ساخت. این روش، که بعدها از سوی پوزیتیویست‌ها تعمیق و گسترش می‌یابد به نام وحدت علوم، روش تجربی - استقرایی را که تا آن زمان در حوزه علوم طبیعی بود، به حوزه علوم انسانی نیز بسط دادند و پایه‌های علوم انسانی از جمله علوم سیاسی، تجربی را بنا نهادند (همان ص ۹۰-۹۱). البته این نکته را

نیز باید توجه داشت که در انتساب این روش به *فرانسویس بیکن* اغراق شده است. او با همه توان و اعتبار خود، از این دیدگاه که معرفت جهان خارج، تنها از راه تجربه مبتنی بر مشاهده منظم میسر است، دفاع کرد، اما تأکید او بر تجربه، اندیشه تازه‌ای نبود. افزون بر این، *ارسطو* تجربه را بنیان روش خود در زیست‌شناسی قرار داده بود. در قرن سیزدهم نیز *راجر بیکن*، در برابر مخالفان، با شهادت از تجربه دفاع کرد، اما تأکید *فرانسویس بیکن* بر مشاهده بود که رنگ و جلای دیگری به آن داد (نمازی، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۴۵).

ماکیاول نیز در اوایل قرن ۱۶م از جمله افرادی است که علیه سلطه کلیسا قیام می‌کند و دلیل اوضاع نابسامان آن زمان را تسلط کلیسا می‌داند. وی برخلاف اعتقاد *افلاطون* و *ارسطو* که اصول اخلاقی را برای دولت لازم می‌کرد، اعلام می‌دارد که سیاست و اخلاق، باید از هم تفکیک گردند و در مصالح دولت، اصول اخلاقی نباید راه یابد؛ زیرا سیاست، خود دارای اصولی است که هدف آن پیروزی دولت و حفظ و تحکیم قدرت آن است. روشی که *ماکیاول* در مطالعات سیاسی‌اش بهره می‌گیرد، روش ملاحظه عینی است که از این جهت، مورد توجه محققان قرار گرفته است (مدنی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۵).

آگوست کنت که او را مبتکر روش بیان و تشریح در علم سیاست می‌دانند، در سال ۱۸۲۲م، در کتاب *سیستم سیاست تحقیقی*، برای اولین بار ادعا می‌کند که پدیده‌های اجتماعی ضرورتاً باید مانند علوم طبیعی مورد تجزیه و تحلیل عینی و خارجی قرار گیرند و به‌طور کلی، چیزی را علم می‌داند که از تحقیقات قابل مشاهده به دست آمده باشد، نه اینکه مخلوق ذهن و تصورات و تخیلات انسان باشد (همان، ج ۱، ص ۴۱).

به‌طور کلی، به این نتیجه می‌رسیم که روش پوزیتیویستی، البته به معنای استخدام روش استقرایی، بسان یک روش عقلایی، برای رسیدن به معرفت، همواره مورد توجه بشر بوده است. چنان‌که آثار آن را در برخی فیلسوفان یونان باستان مانند *اپیکوروس* می‌توان یافت. اما در قرون وسطا، با وجود سیطره فلسفه *ارسطویی* مجالی برای توجه به معرفت حسی، به‌عنوان یگانه منبع معرفت، نبوده است. در سده‌های پایانی قرون وسطا و شروع عصر نوزایی، افرادی همچون *فرانسویس بیکن*، *هانز لاک*، *بارکلی* و *هیوم*، با بی‌معنا خواندن مدعیات فیلسوفان مابعدالطبیعی، تحلیل‌های شناخت‌شناسانه و هستی‌شناسانه خود را بر حس و تجربه بنا نهادند که می‌توان این افراد را بنیان‌گذاران پوزیتیویسم دانست، اما چنان‌که گفته شد، اصطلاح «پوزیتیویسم» را اولین بار *آگوست کنت* در معنای فلسفی کنونی آن به کار برد و بی‌گمان او را باید احیاگر اندیشه‌های پوزیتیویستی در قالبی نو در عصر جدید دانست (خندان و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۵۷). این دانشمندان با به‌کاربردن چنین روشی در سیاست، همواره انسان را بسان یک ماشین محاسبه دقیق می‌نگریستند که جز به نتایج منطقی گزاره‌ها تن نمی‌دهند.

در قرن بیستم، پوزیتیویسم وارد مرحله جدیدی می‌شود که با ایجاد اختلاف‌ها، موجب گسسته‌شدن آن مکتب

می‌شود. به این ترتیب، از دهه ۵۰ قرن گذشته میلادی، پوزیتیویسم گام در مسیری می‌نهد که شاید بتوان آن را آخرین منزلگاه اندیشه بشری در حوزه تجربه‌گرایی دانست (همان، ص ۶۰). ریشه‌های این افول را می‌توان از سال ۱۹۳۴م رصد کرد؛ زمانی که کارل پوپر با نوشتن کتاب **منطق اکتشاف علمی** سرآغاز عهده نو در فلسفه علم شد. پوپر در این کتاب، به جای منطق و روش‌شناسی علم موردنظر پوزیتیویست‌های منطقی، گونه‌ای منطق و روش‌شناسی برای علم ابداع و پیشنهاد کرد که باز بسته به مفهوم «رشد معرفت» و تطور زیستی و فرهنگی بود. پوپر نه تنها متافیزیک را بی‌معنا نمی‌دانست، بلکه اندیشه‌های ناب متافیزیکی - و به تبع افکار فلسفی - را برای جهان‌شناسی پرفایده می‌دانست. مشرب پوپر هم در فلسفه علم و هم در فلسفه علوم اجتماعی و هم در فلسفه علوم سیاسی‌اش، عقل‌گرایی انتقادی است که روش علم را ارائه راه‌حل‌های موقت برای مسائل مبتلابه می‌داند؛ حدس‌هایی که تحت مهار نقدهای سخت و جدی قرار دارند. این روش، بسط آگاهانه و انتقادی روش «آزمون و خطا» است (حقی، ۱۳۸۴، ص ۲۶۳). وی با به نقد کشیدن بنیاد استقراء، نه تنها ناتوانی‌های آن را نشان داد، بلکه استدلال می‌کند، اصل استقراء نیز فاقد اصالت بوده و اساساً چنین اصلی وجود ندارد (اردستانی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳). به عبارت دیگر، پوپر را باید منتقد بزرگ پوزیتیویسم دانست. آراء پوزیتیویست‌ها یکی پس از دیگری به محک نقد آزموده شدند و همه آنها بجز شماری اندک اعتبار خود را از دست دادند. با گذشت عهد پوزیتیویسم و فلسفه‌های پس از آن، بر همگان آشکار شد که علم بدون متافیزیک ممکن نیست. فیلسوفان علم غربی، حتی اگر هم لفظ فلسفه و متافیزیک را مایه ننگ و شرمساری بدانند، این را به خوبی می‌دانند که از فلسفه‌گریزی نیست.



همان‌گونه که در نمودار فوق مشاهده می‌شود، از آغاز عصر نوزایی، دانش سیاست و یا حتی همه علوم انسانی، تحت تأثیر روش تجربی و اثباتی قرار می‌گیرند و به دلایلی که ذکر شد، دانشمندان به اثبات‌گرایی روی می‌آورند و هرگونه گزاره اخلاقی و فلسفی را خارج از علم تلقی می‌کنند. در قرن ۱۹م، افرادی همچون آگوست کنت با به‌کارگیری پوزیتیویسم، روش اثباتی را در همه عرصه علوم انسانی، که از جمله آن، علم سیاست است، گسترش می‌دهند. چنان این روش مورد حمایت محققان غربی قرار می‌گیرد که در اوایل قرن بیستم میلادی، پوزیتیویسم،

بر تمام علوم سیطره پیدا می‌کند و به‌عنوان رهیافت غالب در مطالعات علمی به‌کارگرفته می‌شود. پس از آن، با انتقادات فراوانی که به این رهیافت می‌شود، اثبات‌گرایی از عرصه علم خارج می‌شود؛ به‌گونه‌ای که امروزه کمتر کسی است که در تحقیقات خود، به اصول پوزیتیویسم محض پایبند باشد.

۳. پوزیتیویسم و فلسفه سیاسی

فلسفه سیاسی، کوششی است برای نشان دادن معرفت به ماهیت امور سیاسی به جای گمان درباره آنها (اشتراوس، ۱۳۸۷، ص ۴). در تعریفی دیگر، فلسفه سیاسی دانشی است که به روش فلسفی به دنبال درک و فهم حقایق امور سیاسی و اثبات و تبیین آن است (رضوانی، ۱۳۸۵، ص ۳۵). فلسفه سیاسی، بخشی از مبحث اخلاق در فلسفه است؛ زیرا در بخش اخلاق، فیلسوف به مبانی توجیه عقلایی افعال اختیاری، به نحو عموم می‌پردازد که یک مجموعه مهم آن مربوط به افعال اجتماعی است و در میان آنها رفتار سیاسی، بسیار کلیدی می‌باشد. برای/رسطو سیاست، فصلی از مبحث اخلاق بوده است، اما در دوران معاصر، ضمن روشن بودن این وجه از فلسفه سیاسی، دیگر آن را زیرمجموعه‌ای از اخلاق نمی‌دانند، بلکه خود، مبحث مفصل و مستقلی است که در تعامل جدی با فلسفه اخلاق (اخلاق فلسفی) مطرح می‌شود.

همان‌گونه که گذشت، در اوایل قرن نوزدهم میلادی، آگوست کنت پدر علم جامعه‌شناسی، مکتب تجربی افراطی را به نام پوزیتیویسم بنیاد نهاد که اساس آن را اکتفا به داده‌های بی‌واسطه حواس تشکیل داد و از یک نظر، نقطه مقابل ایدئالیسم به‌شمار می‌رفت. کنت حتی مفاهیم انتزاعی علوم را که از مشاهده مستقیم به دست نمی‌آید، متافیزیکی و غیرعلمی می‌شمارد. به‌گونه‌ای که اصولاً قضایای متافیزیکی، الفاظی پوچ و بی‌معنا به حساب آمد (مصباح، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۵۲).

به‌عبارت دیگر، پوزیتیویست‌ها پا را فراتر از دیدگاه‌های ویلیام اکامی گذاشته و مدعی شدند که ادراک حقیقی، منحصر در ادراک حسی است؛ یعنی ادراکی که بر اثر تماس اندام‌های حسی با پدیده‌های مادی حاصل می‌شود و پس از قطع ارتباط با خارج، به صورت ضعیف‌تری باقی می‌ماند. به اعتقاد آنها آنچه که فلاسفه تصورات کلی یا مفاهیم عقلی می‌نامند، چیزی جز همان الفاظ ذهنی نیست. در صورتی که این الفاظ ذهنی، مستقیماً بیانگر مدرکات حسی باشند و بتوان مصادیق آنها را به وسیله اندام‌های حسی درک کرد و به دیگران هم نشان داد. این الفاظ با معنا و تحقیقی شمرده می‌شوند، در غیر این صورت، باید آنها را الفاظی پوچ و بی‌معنا قلمداد کرد.

در دهه نخست قرن بیستم، گروهی معروف به «حلقه وین» بودند، «پوزیتیویسم منطقی» را گسترش دادند و با نگاهی افراطی، بسیاری از علوم را به دلیل اثبات عینی نشدن و یا تأییدناپذیری، از دایره معارف بشری طرد می‌کردند، از جمله گزاره‌های متافیزیکی، اخلاقی و هنجارهای ارزشی را از دایره گزاره‌های علمی خارج نموده، بر طبل تفکیک «دانش» از «ارزش» می‌کوبیدند.

برهمن اساس، این گرایش، مسائل متافیزیکی را مسائلی غیر علمی، بلکه مطلقاً مفاهیمی بی معنا می‌شمارند. از سوی دیگر، تجربه را منحصر در تجربه حسی می‌کنند و به تجارب درونی، که از قبیل علوم حضوری هستند، وقعی نمی‌نهند؛ زیرا به نظر ایشان واژه «علمی»، تنها شایسته اموری است که قابل اثبات حسی برای دیگران باشد. طبق این گرایش، که می‌توان آن را «حس گرایی» یا «اصالت حس افراطی» نامید، جای بحث و پژوهش علمی و یقین آور پیرامون مسائل ماوراء طبیعت باقی نمی‌ماند و همه مسائل فلسفی، پوچ و بی ارزش تلقی می‌گردد (همان، ص ۲۰۴). سرسخت‌ترین دشمن فلسفه را باید این گرایش دانست که درصدد از بین بردن فلسفه در تمام علوم انسانی و طبیعی است.

در این پژوهش در مقام نقد گرایش پوزیتیویسم نیستیم، اما ذکر دو اشکال از اشکالاتی که آیت‌الله مصباح در کتاب *آموزش فلسفه* خود آورده‌اند، خالی از لطف نمی‌باشد. یکی از آن اشکالات این است که پوچ خواندن و فاقد محتوا دانستن مفاهیم متافیزیکی، ادعایی گزاف و واضح‌البطلان است؛ زیرا اگر الفاظی که دلالت بر این مفاهیم دارند، بکلی فاقد معنا بودند، فرقی با الفاظ مهممل نمی‌داشتند و نفی و اثبات آنها یکسان می‌بود. در صورتی که مثلاً آتش را علت حرارت دانستن، هیچ‌گاه با عکس آن یکسان نیست و حتی کسی که اصل علت را انکار می‌کند، منکر قضیه‌ای است که مفهوم آن را درک کرده است. از طرفی، پوزیتیویست‌ها نقطه اتکای خود را بر ادراک حسی قرار داده‌اند که لرزان‌ترین و بی‌اعتبارترین نقطه‌ها در شناخت است و شناخت حسی، بیش از هر شناختی در معرض خطا می‌باشد. با توجه به اینکه شناخت حسی هم در واقع در درون انسان تحقق می‌یابد، راه را برای اثبات منطقی جهان خارج بر خودشان مسدود ساخته‌اند و نمی‌توانند هیچ‌گونه پاسخ صحیحی به شبهات ایدئالیستی بدهند (همان، ص ۲۰۵).

در سده‌های میانه، از آنجاکه تکیه فیلسوفان غرب، بر احتجاج نظری و استدلال قیاسی بود، بی‌اعتنایی به امور واقعی و علم، اعتقاد به استدلال در مسائلی که فقط مشاهده می‌تواند درباره آنها حکم کند و تأکید بیش از اندازه بر تمایزات دقیق لفظی، از وجوه بارز شیوه علمی این دوره بود و همین شیوه‌ها بود که این روش را با تمام مبانی متافیزیکی‌اش، در سده‌های ۱۵ و ۱۶م مورد حمله و هجمه دیگران قرار داد و هریک از دانشمندان به فراخور حال خود، به نقادی آن پرداخت. در واقع، از هنگام طلوع نوزایی شاهد نخستین طلیعه‌های بحران در پارادایم قیاس باوری هستیم. *تامس کامپانلا* (۱۶۳۹-۱۵۶۸م)، *نیکلاس کوزایی* (۱۴۶۴-۱۴۰۱م)، *لویی بوپو* (۱۵۴۰-۱۴۹۲م)، از مهم‌ترین دانشمندی هستند که به ایجاد این بحران علمی کمک کردند. ایشان با طرح نظریات جدید خود و تبری جستن از روش ارسطویی و مدرسی، راه را برای ظهور *فرانسویس بیکن* و تأسیس نظریه استقراء باوری هموار نمودند (اردستانی، ۱۳۸۸، ص ۷۸).

بیکن هم یکی از آن افرادی است که به مبارزه با فلسفه و متافیزیک و مسائل مابعدالطبیعه برخاسته و اولین گام در راه نوسازی را تصفیه ذهن و عقل می‌داند او اشاره دارد به اینکه از همان ابتدا، باید فکر خود را تا آنجا که می‌توان از همه تصدیقات بالاتصور، تمایلات و تفره‌های بی‌جا، فرض‌ها و نظریه‌ها پاک کنیم. باید حتی از *افلاطون* و *ارسطو* فاصله بگیریم،

باید کلیه روش‌های فلسفی قیاسی را پشت سر گذاریم. وی ادامه می‌دهد در علم کلاه جادوگری وجود ندارد، در کارها هرچه از این کلاه برمی‌داریم، باید با مشاهده و یا تجربه در آن بگذاریم (دورانت، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۰۷).

اندیشه سیاسی کلاسیک، مبتنی بر این پیش‌فرض بنیانی است که اخلاقیات سیاسی تابعی از ترجیحات، احساسات و آمال فردی یا جمعی نیست و می‌توان قضاوت‌های این حوزه را به نحو معقولی تبیین و توجیه کرد. نظریه معرفت‌شناختی پوزیتیویسم منطقی، منکر این پیش‌فرض بنیانی بود و پیوند این معرفت‌شناسی، با اندیشه سیاسی سنتی، منجر به تعطیل و احتضار اندیشه سیاسی گردید. اما در نیمه دوم قرن بیستم، با انتقادات شدیدی که روانه پوزیتیویسم شد، پوزیتیویسم چنان سخیف و ضعیف شد که اندیشه سیاسی سنتی، جان تازه‌ای گرفت و حیات ارزشی، اعتباری خود را بازیافت (زیباکلام، ۱۳۸۹).

باید اشاره کرد که فیلسوفان پوزیتیویسم منطقی، از قبیل رودالت، کارنپ، اوتو نیورث، شلیک و آلفرد ایر سخت تحت‌تأثیر فیلسوف بزرگ اتریشی، لودویگ ویگتشتاین، به‌ویژه نخستین کتاب وی، رساله منطقی فلسفی (۱۹۲۱م) قرار داشتند. ویگتشتاین در این کتاب، یکی از سه آموزه مبنایی خود را این‌گونه مطرح می‌کند که گزاره‌های اخلاقی (مانند اندیشه سیاسی)، هیچ اطلاعات معرفتی قطعی و یقینی خاصی را ابراز و اعلام نمی‌کند. از تبعات این آموزه، این است که قضایای اخلاقی و سیاسی، که ناظر به اعیان و اشیاء فیزیکی جهان خارج نمی‌باشند، حاوی معنا نیستند. روشن است که براساس این آموزه، نه‌تنها بسیاری از گزاره‌های دینی، مابعدالطبیعه و ادبی بی‌معنا می‌شوند، بلکه گزاره‌های دو حوزه اخلاق و سیاست نیز فاقد معنا می‌گردند.

حال که با این آموزه ویگتشتاین و تأثیرپذیری این آموزه‌ها، توسط دانشمندان پوزیتیویسم آشنا شدیم، پاسخ چرایی احتضار سنت کلاسیک اندیشه سیاسی روشن می‌شود؛ زیرا مفاهیمی همچون عدالت، آزادی، استثمار، سعادت، شقاوت، حق، تعدی، فضیلت و رذیلت، به زبان پوزیتیویستی، اسامی‌ای نیستند که مصداق خارجی داشته باشند و هیچ‌گونه تحلیل تابع صدقی ندارند و عدم امکان تحلیل تابع صدقی، بدین معناست که واجد هیچ معنای محصلی نیستند. بدین ترتیب، گزاره‌هایی از قبیل استثمار گونه‌ای از شقاوت است، سعادت هدف غایی همه انسان‌هاست. عدالت یکی از فضایل است و براساس آموزه‌های پوزیتیویستی واجد هیچ معنایی نیستند؛ زیرا گرچه همه آنها به شکل جملاتی هستند که باید انتظار داشت که حاوی معنایی باشند، اما بنا بر مبنای پوزیتیویست‌ها، هیچ‌یک از آنها دارای معنا نمی‌باشند و لذا نمی‌توان آنها را مورد بررسی تجربی قرار داد. از منظر پوزیتیویست‌ها، این‌گونه گزاره‌ها، دلالت معرفتی ندارند، بلکه حکایت‌گر و یا بیانگر احساسات و حالات نفسانی انسان‌ها هستند. به عبارت دیگر، فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی در نظر آنها، به واقع چیزی نیست، جز بیان احساسات و آمال فلاسفه، که به زبان فریبنده‌ای در قالب اظهارات واقع‌نمایانه و حقیقت‌گویانه عرضه شده است، درحالی‌که این احساسات و

آمال هیچ ترجیحی بر احساسات و آمال سایر افراد ندارند (زیباکلام، ۱۳۸۹).

چنانچه ملاحظه می‌شود با ظهور پوزیتیویسم، فلسفه سیاسی و به‌طور کلی، فلسفه و متافیزیک از چرخه علوم خارج می‌شود و به فراموشی سپرده می‌شود. در این میان افرادی هم بوده‌اند که تجربی بودن روش علوم انسانی را رد کنند، اما نتوانستند در دریای تجربه‌گرایی غربی، خود را نشان دهند. میل، لاول و وگان از جمله متفکرانی هستند که معتقدند: روش تجربی در پدیده‌های اجتماعی قابل اجرا نیست و در علم سیاست، نمی‌توان همانند بررسی فیزیک و شیمی به تجربه و آزمایش پرداخت. یک شیمیدان می‌تواند موادی را که می‌خواهد بررسی کند، جداگانه در معرض انواع تأثیرها قرار دهد، اما با انسان نمی‌توان چنین کرد؛ زیرا امکان ندارد انسان را از محیط اجتماعی‌اش جدا کرد و در آزمایشگاه در معرض محرک‌ها و انگیزه‌های معین قرار داد. در عین حال، انتظار داشت رفتار طبیعی از وی سر بزند. افزون بر این، نمی‌توان بخشی از جامعه را از کل جامعه جدا کرد، آن را به آزمایشگاه آورد و تأثیر عوامل گوناگون را بر آن آزمایش کرد (عالم، ۱۳۷۳، ص ۴۶).

امروزه هیچ فیلسوف و متفکر سیاسی غربی را نمی‌توان یافت که به آموزه‌های پوزیتیویستی به طور کامل اعتقاد داشته باشد و در تحقیقات خود استفاده کند، اما جای تأسف دارد که برخی مدعی روشنفکری هستند و اندیشه‌ورز مسلمان خوانده می‌شوند، برای مبارزه با نگرش‌های دینی، آموزه‌های پوزیتیویستی را در ایران رواج می‌دهند، بدون اینکه توجه داشته باشند که پوزیتیویسم، حدود نیم قرن است از چرخه علم خارج شده است و تئوری‌های جدید علمی جای او را گرفته‌اند.

۴. پوزیتیویسم و جامعه‌شناسی سیاسی

جامعه‌شناسی یکی از رشته‌های مستقل علوم اجتماعی است که موضوع آن بررسی جامعه، ساختار آن، شرایط حاکم بر روابط بین انسان‌ها و همچنین سازمان‌ها، گروه‌ها و نهادهای اجتماعی است (راسخ، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۵۷). این اصطلاح نخستین بار در قرن نوزدهم توسط آگوست کنت فیلسوف فرانسوی برای مشخص کردن علم، مربوط به جامعه به کار رفت (دوورژه، ۱۳۶۷، ص ۱۳). برخی جامعه‌شناسی را مطالعه رفتار انسان در زمینه اجتماعی تعریف می‌کنند (راش، ۱۳۷۷، ص ۳). برخی دیگر نیز جامعه‌شناسی را علمی می‌دانند که به مطالعه سازمان، کنش متقابل و رفتار اجتماعی انسان می‌پردازد (ترنر، ۱۳۷۸، ص ۲۳). وظیفه جامعه‌شناسان، جمع‌آوری اطلاعات درباره جامعه و تشریح و تحلیل پدیده‌های گوناگون اجتماعی، چون خانواده، نهادهای اجتماعی و... می‌باشد. بنابراین، کارویژه جامعه‌شناسی تشریح و توضیح است (راسخ، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۵۷).

جامعه‌شناسی سیاسی در برداشتی وسیع، مطالعه قدرت و سلطه در روابط اجتماعی است (مک لین، ۱۳۸۱، ص ۶۳۲). همچنین، جامعه‌شناسی سیاسی به چگونگی رابطه سیاست با جامعه و ارتباط آن دو می‌پردازد (راسخ،

۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۸۰). جامعه‌شناسی سیاسی، در تعریف دیگر عبارت است از: مطالعه‌ی سیاست در چهار سطح ۱. کشمکش‌ها و مناقشات سیاسی بین دولت‌ها؛ ۲. ماهیت و نقش دولت در درون جوامع؛ ۳. ماهیت و سازمان جنبش‌ها و احزاب سیاسی؛ ۴. مشارکت افراد در سیاست (آبرکرامی و دیگران، ۱۳۶۷، ص ۲۸۹). به‌طور کلی تعریف جامعی که می‌توانیم از مجموع تعاریف درباره‌ی دانش مذکور، که تلفیقی از جامعه‌شناسی و سیاست است، ارائه کرد این است: جامعه‌شناسی سیاسی، علمی است که به مطالعه‌ی روابط اجتماعی میان پدیده‌های سیاسی می‌پردازد. موضوع جامعه‌شناسی سیاسی، بررسی رابطه‌ی میان دولت، قدرت سیاسی و قدرت دولتی از یک سو و جامعه و قدرت اجتماعی یا نیروها و گروه‌های اجتماعی از سوی دیگر است (بشیریه، ۱۳۷۴، ص ۱۸).

بی‌شک ریشه‌ی همه‌ی شاخه‌های دانش سیاسی نوین و از جمله جامعه‌شناسی سیاسی را می‌توان در فلسفه‌ی سیاسی قدیم یافت. اگر جامعه‌شناسی سیاسی را به‌عنوان کوشش فکری برای توضیح و تبیین پدیده‌ها و رفتارها و ساخت‌های سیاسی به‌وسیله‌ی عوامل اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی تعریف کنیم، در این صورت نمونه‌های بسیاری از چنین کوشش در اندیشه‌ی فلسفی پیشتازان تفکر سیاسی یافت می‌شود. برای نمونه، می‌توان از کوشش *افلاطون* و *ارسطو* در تبیین دگرگونی نظام‌های سیاسی و اسباب وقوع انقلاب‌ها نام برد (همان، ص ۱۷).

۴-۱. پیدایی و سیر واژه‌ی جامعه‌شناسی

متفکران پیش از کنت، نظیر *هانری دو سن‌سیمون* و حتی *هابز* برای نام‌گذاری جامعه‌شناسی از اصطلاح «فیزیک اجتماعی» استفاده کرده بودند. هدف از کاربرد فیزیک اجتماعی، این بود که می‌توان پدیده‌های اجتماعی را نیز همانند پدیده‌های فیزیکی مورد مطالعه قرار داد. پس از کنت، اصطلاح «جامعه‌شناسی» کاربردهای مختلفی یافت، اما امروزه به گمان اکثر جامعه‌شناسان، مراد از جامعه‌شناسی، علم مربوط به مجموع علوم اجتماعی است. متفکران غربی، ولادت حقیقی این علم را از زمانی می‌دانند که جامعه‌شناسان کوشیدند تا همان روش‌های مشاهده را که در علوم فیزیکی به کار برده می‌شد در خصوص پدیده‌های اجتماعی نیز به کار گیرند. علاوه بر این، می‌توان هر علم اجتماعی ویژه‌ای را با افزودن یک صفت به جامعه‌شناسی مشخص کرد: مانند «جامعه‌شناسی سیاسی» (دورژ، ۱۳۶۳، ص ۱۳). *منتسکیو*، از نخستین افرادی است که با نگارش کتاب *روح‌القوانین* (۱۷۴۸ م) جامعه‌شناسی سیاسی را با روش علمی (تجربی و به عبارتی پوزیتیویستی) بنیان‌گذارده است. وی در این اثر کم‌سابقه، به صراحت می‌نویسد: «در اینجا آنچه که هست گفته می‌شود نه آنچه که باید باشد» و در جای دیگر، به شرح و تبیین «روابط لازم» می‌پردازد «که از طبیعت اشیاء ناشی می‌شوند». *روح‌القوانین*، در قرن هجدهم تنها اثری است که وجود دارد و نظیر آن را دیگر در این قرن نمی‌توان یافت. در قرن نوزدهم، گرایش به سوی تحقیقات عینی (پوزیتیویستی) علوم اجتماعی تعین یافته، قطعیت می‌پذیرد (همان، ص ۱۴).

به‌رغم پیشینه دیرینه جامعه‌شناسی سیاسی در فلسفه سیاسی قدیم، ریشه جامعه‌شناسی سیاسی به‌عنوان شاخه‌ای از دانش‌های سیاسی امروزی را باید در تحولات فکری قرن نوزدهم یافت. در قرن نوزدهم، کاربرد روش‌های علوم طبیعی در علوم اجتماعی در قالب مکتب اصالت اثبات تحول اساسی در این علوم به وجود آورد، به‌ویژه، علاقه به ایجاد علم جامعه و سیاست را افزایش داد. *سن سیمون* و *آگوست کنت*، به‌عنوان پیشتازان مکتب اصالت اثبات، بر آن بودند که می‌توان سیاست را به صورت علمی اثباتی درآورد که اعتبار احکام آن بر شواهد عینی قابل اثبات استوار باشد. مکتب اصالت اثبات (پوزیتیویسم) تأثیر عمده‌ای بر گسترش علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی در قرن بیستم گذاشت، اما جامعه‌شناسی سیاسی به مفهوم نوین خود، حاصل تحولات سیاسی و اجتماعی عصر جدید است (بشیریه، ۱۳۷۴، ص ۱۷).

۲-۴. تأثیر پوزیتیویسم بر جامعه‌شناسی سیاسی

رشد و گسترش جامعه‌شناسی سیاسی نوین، به‌عنوان جزئی از علوم سیاسی جدید، نتیجه گسترش گرایش علم اثباتی یا پوزیتیویسم در علوم اجتماعی بوده است. اصالت تجربه و علم اثباتی، سرچشمه معرفتی علوم اجتماعی جدید بود. *آگوست کنت*، قانون «مراحل سه‌گانه ترقی» (گذر از مراحل مذهبی، متافیزیکی و نیل به مرحله اثباتی) را به‌عنوان یکی از یافته‌های مهم فیزیک اجتماعی تلقی می‌کرد. مکتب اصالت اثبات، به‌عنوان بستر اصلی گسترش علوم اجتماعی تأثیر شایان توجهی بر گسترش علم جامعه و سیاست در طی قرن بیستم بر جای گذاشت. در سال ۱۸۸۰م، با تأسیس مدرسه علوم سیاسی در دانشگاه کلمبیا، به وسیله *جان برگس*، نگرش پوزیتیویستی در جامعه‌شناسی سیاسی در آمریکا رونق گرفت. پس از جنگ جهانی دوم نیز دانشمندان سیاست و جامعه‌شناسی همچنان گرایش اثباتی (پوزیتیویستی) خود را حفظ کردند. پس از آن، *کارل مارکس* به مخالفت با جامعه‌شناسی به مفهوم پوزیتیویستی آن پرداخت و از دهه ۱۹۶۰م در کشورهای غربی، کوشش‌های فکری عمده‌ای برای احیای جامعه‌شناسی مارکسیستی صورت گرفت. به نظر آنها از دیدگاه دیالکتیکی، برخلاف تصور دانشمندان اجتماعی پوزیتیویست، واقعیات اجتماعی امری پرتناقض، منقطع و در حال دگرگونی است و هیچ‌گاه به وضعیت ثبات نهایی نمی‌رسد تا بتوان آن را به حکم آیین اصالت اثبات، به موجب احکام کلی ثابت و مستقل از تأثیر زمان، توضیح داد (همان، ص ۲۳).

همان‌گونه که سیر پوزیتیویستی جامعه‌شناسی سیاسی را به اجمال بیان کردیم، روشن می‌شود که ریشه علم جامعه‌شناسی سیاسی را می‌توان در اندیشه‌های *افلاطون* و *ارسطو* یافت. اما تأثیر پوزیتیویسم بر جامعه‌شناسی سیاسی را باید در اواخر قرن هجدهم رصد کرد. در قرن ۱۹ شاهد رشد و توسعه جامعه‌شناسی پوزیتیویستی هستیم. نقطه اوج این تأثیرگذاری و توسعه، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است و از اواسط قرن بیستم با انتقاداتی که به پوزیتیویسم وارد می‌شود، روند نزولی خود را طی می‌کند.

۵. پوزیتیویسم و روابط بین‌الملل

محققان نقطه شروع رشته روابط بین‌الملل و تحقیقات بین‌المللی را به حوادث جنگ جهانی اول ارجاع می‌دهند. در اواخر جنگ جهانی اول، شخصیت‌های مهمی که خواستار پایه‌گذاری مطالعات دانشگاهی در زمینه روابط بین‌الملل بودند، از رشته آموزشی جدیدی حمایت می‌کردند که انتظار می‌رفت صلح جهانی را توسعه دهد. با کشتارهای صدها هزار نفری جنگ جهانی اول، برای فهم علت‌های وقوع جنگ و جلوگیری از وقوع آن، برای اولین بار در سال ۱۹۱۹م، کرسی روابط بین‌الملل به‌عنوان یک رشته دانشگاهی در ولز بریتانیا تأسیس شد. از این‌رو، تحقیقات اولیه در روابط بین‌الملل دارای روش‌شناسی خاصی نبود. شاید بتوان گفت: اوج مباحث مربوط به روش‌شناسی و پیروی از یک دستور کار تحقیقی خاص در عرصه روابط بین‌الملل، مربوط به دهه‌های ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم می‌باشد (مشیرزاده و ابراهیمی، ۱۳۸۹، ص ۸۰).

به هر حال، گفته می‌شود الگوی معرفت‌شناختی حاکم بر مطالعات روابط بین‌الملل، اثبات‌گرایی است. اندیشه‌ورزان روابط بین‌الملل، با عینک اثبات‌گرایی، به پژوهش و مطالعه در این حوزه مطالعاتی مشغول‌اند؛ به این معنا که دانشجویی که وارد عرصه مطالعات روابط بین‌الملل می‌گردد از همان ابتدا، بدون اینکه خود بداند محکوم به پذیرش این روش می‌شود. پژوهشگر و دانشجو، اگر دست به روش‌ها و معرفت‌هایی ببرد که در چارچوب مفروض‌های پوزیتیویسم ننگند، طرح او با چالش‌ها و موانع جدی مواجه می‌شود (عیوض‌زاد، ۱۳۹۰، ص ۱۱۳-۱۵۰). البته باید این نکته را نیز خاطر نشان کرد، افرادی بوده‌اند که روش پوزیتیویستی را مورد انتقاد قرار دهند. پیروان هرمنوتیک در روابط بین‌الملل، سنت پوزیتیویستی حاکم بر روابط بین‌الملل و الگوهای فکری در چارچوب این معرفت، به‌ویژه رئالیسم را تحت شدیدترین حملات و انتقادات قرار داده‌اند (همان، ص ۱۳۸).

نیک رنجر و مارک هافمن، بر این عقیده‌اند که اثبات‌گرایی در روابط بین‌الملل، طی پنج مرحله توسعه یافته است: مرحله اول، دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بود که اندیشمندان روابط بین‌الملل توجه خویش را به پدیده جنگ به طور عام متمرکز کردند. این دوره، دوره‌ای بود که ایدئالیسم به‌عنوان اولین برداشت اثباتی ظهور پیدا کرد. مرحله دوم، توسعه اثبات‌گرایی در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ صورت گرفت. در این دوره، کتاب *سیاست میان ملت‌ها* توسط هانس جی مورگنتا منتشر شد که اولین اثر برای عرضه نظریه‌ای کلی و جامع درباره روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. با انتشار این اثر، رئالیسم جایگزین ایدئالیسم شد، سومین مرحله، اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ بود. این مرحله، در واقع اوج معرفت‌اثباتی بود. در این مرحله، اثبات‌گرایی تحت عنوان رفتارگرایی جایگاه سترگی را در پژوهش‌های روابط بین‌الملل به خود اختصاص داد. در این دوره، تمامی تلاش‌ها معطوف به مطالعه علمی روابط بین‌الملل بود. مرحله چهارم، توسعه اثبات‌گرایی دهه ۷۰م می‌باشد. در این دهه، دو الگوی فکری «کثرت‌گرایی» و «ساختار انقلاب‌های علمی» اثبات‌گرایی را تضعیف نمود. اما مانع از توسعه و پیشرفت آن نگردید. «کثرت‌گرایی» و «ساختارگرایی» از منظر هستی‌شناسی، جایگزین رئالیسم شد. این دو الگوی فکری نیز وفادار به اثبات‌گرایی بودند. مرحله پنجم، توسعه اثبات‌گرایی هنگامی آغاز شد که کتاب *نظریه سیاست بین‌الملل* توسط کنت والتز در سال ۱۹۷۹ منتشر شد. والتز با عرضه نظریه‌ای سیستمیک، فرض‌های اثباتی مراحل دوم و سوم را با دیگر تثبیت و تقویت کرد.

۶. تأثیر پوزیتیویسم بر روابط بین‌الملل

از آنجا که پوزیتیویسم، همه چیز را با عینک اثبات‌گرایی و روش علوم طبیعی یا تجربی می‌نگرند، مطالعات روابط بین‌الملل را نیز از مسیر روش علوم طبیعی می‌گذرانند و تلاش می‌کنند همان پیش‌بینی تجربی را نیز در بررسی‌های روابط بین‌الملل خود به کار برند.

به عبارت دیگر، می‌توان گفت: هر سه پارادایم غالب با معرفت و روش پوزیتیویستی، در روابط بین‌الملل؛ یعنی رئالیست‌ها، لیبرالیست‌ها و مارکسیست‌ها، اهداف علوم طبیعی را که مهار و پیش‌بینی پدیده‌های تحت بررسی است، دنبال می‌کنند. هر سه الگوی فکری، درصددند که زنجیر به پای پدیده‌های بین‌المللی زند و آنها را در اختیار بگیرند و پیش‌بینی‌های لازم را نیز در وقوع پدیده‌ها انجام دهند. تعلق و علایق مهار پدیده‌های بین‌المللی و غلبه بر آنها برای مدیریت سیاست بین‌الملل، دانش روابط بین‌الملل را به سمت معرفت پوزیتیویسم سوق داده است (عیوض‌زاد، ۱۳۹۰). واقعیت این است که تنها رهیافتی که کارگزاران ایالات متحده آمریکا را در مهار و پیش‌بینی و میل به خدمت گرفتن پدیده‌ها ارضا می‌کرده، همین رهیافت پوزیتیویستی بوده که می‌توانستند در روابط بین‌الملل و پدیده‌ها در نظام بین‌المللی، دخل و تصرف کنند. به همین دلیل، برای پیشبرد اهداف ظالمانه خود، معادلات بین‌المللی را خنثا می‌پنداشتند که می‌توانند آن را با نسخه خود، رام و حتی هدایت کنند.

اسکات برچیل (Scott Burchill) در این باره می‌نویسد: سیاست میان‌ملت‌ها بلافاصله بعد از جنگ دوم جهانی؛ یعنی هنگامی که ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یک قدرت اقتصادی و استراتژیک جهانی عمده مطرح می‌شد، به رشته تحریر درآمد. سیاست میان‌ملت‌ها نه تنها کوششی جهت تحکیم و تثبیت رئالیسم شد، که ظاهراً به خاطر وقوع جنگ مورد حمایت واقع شده بود، بلکه همچنین حمایت فکری برای ایفای نقش ایالات متحده در جهان واقع شده بود. به وضوح پیداست که ایجاد روابط بین‌الملل بیشتر برای پررنگ کردن نقش آمریکا در جهان بوده است تا ایجاد صلح جهانی و جلوگیری از وقوع جنگ (همان، ص ۱۲۰).

کنت والتز، که خادم سیاست خارجی ایالات متحده آمریکاست، به تبعیت از *مورگنتا*، برای اینکه کشورش را در کنترل پدیده‌های بین‌المللی هدایت کند، پژوهش‌های خود را براساس روش علوم طبیعی قرار می‌دهد. وی دانش روابط بین‌الملل را به سبک و سیاق علوم طبیعی، که هدفی جز مهار و دخل و تصرف در پدیده‌ها ندارند، پایه‌ریزی می‌کند تا بتواند قدرت کنترل و مهار پدیده‌های بین‌المللی را به قدرت‌های بزرگ بدهد (همان، ص ۱۲۴). همان‌گونه که مشاهده می‌شود، هدف سیاست بین‌الملل همان مهار و پیش‌بینی پدیده‌های بین‌المللی است و روشن است که مهار و پیش‌بینی کردن پدیده‌ها، همان روش به‌کاررفته در علوم طبیعی و پوزیتیویستی است و باید گفت: الگو و روش حاکم در سیاست بین‌الملل، اثبات‌گرایی و روش پوزیتیویستی می‌باشد.

۷. پوزیتیویسم و مسائل ایران

در این بخش، درصددیم تا تأثیر پوزیتیویسم بر حوزه مسائل ایران در دانش سیاسی را بازگو کنیم و به افکار و اندیشه‌های

پوزیتیویستی که در تحولات سیاسی ایران در پیش از انقلاب اسلامی و پس از آن بوده است، اشاره کنیم. از اندیشه‌های مشروطه‌خواهان سکولار گرفته تا جریان‌هایی که به ترویج پوزیتیویسم در ایران پرداخته و تأثیرات خود را بر تحولات سیاسی ایران و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران گذاشته است، که در ادامه بیشتر توضیح خواهیم داد.

متأسفانه افرادی در ایران هستند که حتی حاضر به کنار گذاشتن تئوری‌های باطل‌شده پوزیتیویسم نیز نیستند و همچنان برخی در دانشگاه‌های کشور مشغول به آموزش این نوع نگرش هستند. البته باید گفت: منشأ شیوع این نگرش در ایران را باید از زمان حکومت قاجاریه جویی کرد که برخی در آن زمان، برای تحصیل به غرب می‌رفتند و با سوغات غرب (پوزیتیویسم) برمی‌گشتند، در ایران به نشر این اندیشه می‌پرداختند. روشن‌فکران غرب‌گرای ایران مانند *آخوندزاده* و *ملکم ناظم‌الدوله*، *آقاخان کرمانی* که در متن نهضت مشروطه نیز بودند، آموزه‌های دینی و وحیانی را با الگوگیری از غرب، نفی کردند و به مخالفت با آن پرداختند و مسائلی همچون اصالت عقل را که مقصودشان عقل ابزاری بود را مطرح می‌کردند؛ عقلی که به ماورای طبیعت باور ندارد و در پی تأیید تجربه حسی است. تأکید *آخوندزاده* بر عقل به گونه‌ای است که در نامه‌ای به *جلال‌الدین میرزا*، عقل صرف را حجت و سند در همه امور دانسته است: «برای فهمیدن مطالب من، تو باید عقل صرف را سند و حجت دانسته باشی، نه نقل را که اولیای دین ما آن را بر عقل مرجح شمرده‌اند. آنان عقل را از درجه شرافت و اعتماد انداخته، در حبس ابدی نگه داشته‌اند» (مزینانی، ۱۳۹۰، ص ۹۷). از نگاه *ملکم خان*، ترقی ایران بسته به علم است و بدون علم ترقی محال است. او به صراحت علوم جدید را از علوم قدیم مجزا کرده، نشان می‌دهد که مقصود او از «علم»، همان علم غربی و سکولار است و غیر آن هرچه باشد، «کلی مزخرفات» است. علمی که در پی حذف معارف غیرتجربی (حتی خدا) از قلمرو معارف بشری است (همان، ص ۱۰۹).

از آن پس، افراد به اصطلاح منورالفکر در ایران با تقلید و پیروی کورکورانه و سطحی، گرفتار گرایش‌های پوزیتیویستی و تجربه‌گرایانه غربی شدند. آثار این گرایشات را می‌توان در آراء برخی از کسانی که به اصطلاح «روشنفکر» خوانده می‌شدند، در اتفاقات عصر مشروطه و پس از آن در دوران پهلوی، بخصوص از دهه چهل به بعد، که دوران غلبه نگرش پوزیتیویستی در درون جریان روشنفکری دینی در ایران معرفی می‌شود، مشاهده نمود. در دهه چهل، بازار تفسیرهای پوزیتیویستی از قرآن کریم رونق می‌گیرد و جریان‌اتی با رویکردهای التقاطی زیرپوشش سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی پدید می‌آیند که این گروه‌ها و جریان‌ات، مبنای تفکر خود را براساس تفکرات و روش‌های پوزیتیویستی قرار می‌دهند. یکی از آن افراد، *مهندس بازرگان* است که ضمن آشنایی با علوم جدید، کوشید تا از عینک علم تجربی صحت معارف دینی را به اثبات برساند (جعفریان، ۱۳۶۹، ص ۶۷). ایشان در جایی می‌گوید: «چون فکر می‌کنم اکثریت حاضرین در مجلس (یا اکثریت خوانندگان) مثل گوینده به لحاظ طرز تفکر و توجه به مطالب تربیت‌شدگان و یا عادت‌کردگان به مکتب غربی باشند، بهتر است از این راه قدم برداریم و استدلال کنیم» (همان، ص ۶۸). پس از انقلاب اسلامی نیز آن تفکرات از بین نرفت و همان‌طور که ذکر شد،

امروزه نیز افرادی در کشور به ترویج این نوع تفکرات می‌پردازند.

با اینکه تاریخ کشور ایران، همواره با علم و تمدن اسلامی همراه بوده است و علماء بسیاری در علوم تجربی و... با جهان‌بینی اسلامی، مشغول به کاوش علمی و یافتن آثار صنع الهی بوده‌اند، اما به مرور زمان، پس از قرون وسطا و با شروع دوران علم جدید غربی، این تفکر (جهان‌بینی اسلامی) تغییر کرد و به تدریج، تفکراتی همچون پوزیتیویسم در کشور رواج یافت. با اینکه بعدها دانشمندان غربی نظرات خود را در این باب، تغییر دادند و به گونه‌ای متعادل ساختند و به سراغ روش‌های کیفی، مانند دیدگاه‌های تفسیری و یا انتقادی رفتند، اما این اندیشه و این نگرش، به اعتراف برخی هنوز در کشور ایران، به قوت خود باقی است و هنوز دیدگاه پوزیتیویستی در دانشگاه‌ها حاکم است (گلشنی، ۱۳۹۸/۹/۲۸). همچنان که برخی استادان بر استفاده خود از این روش در دانشگاه اذعان می‌کنند (بخارایی، ۱۳۹۸/۶/۱۴).

در فضای کنونی کشور، پژوهش‌ها در عرصه علوم انسانی بیشتر، با رویکرد کمی صورت می‌گیرد و باید گفت: استفاده از روش‌های کمی در پژوهش‌ها و تحقیقات علوم انسانی، بر استفاده از روش‌های کیفی غلبه دارد. البته روش‌های کیفی نیز خود باید مورد بررسی قرار گیرند، اما مقصود سیطره روش‌های اثباتی و کمی در کشور می‌باشد و این مسئله، ناشی از غوطه‌ور بودن در پارادایم پوزیتیویستی است.

شاید بتوان منشأ تداوم رویکرد پوزیتیویستی در ایران، به‌ویژه در علوم انسانی را در آموزش و پرورش و نوع سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها در درون کشور یافت. برخی از استادان به درستی با مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، خداشناسی و ارزش‌های دینی آگاه نیستند؛ زیرا آگاهانه و ناآگاهانه مجبور می‌شوند از علوم و نظام آموزشی که غرب در تنظیم آن مقدم بوده است، استفاده کنند و نتیجه این امر، باعث بازتولید تفکر پوزیتیویستی در کشور خواهد شد. سیاست‌گذاری‌ها در کشور نیز باید به صورتی باشد که از نفوذ این نوع تفکراتی که ارزش‌های دینی و وحیانی را کنار می‌زنند، جلوگیری کند و منجر به تربیت افرادی شود که با پشتوانه‌های معرفتی اسلامی به تدریس و تحقیق بپردازند (موحدابطحی، ۱۳۸۸).

نتیجه‌گیری

دانش بشری پس از قرون وسطا دچار تحولی شد که بشر را تا قرن‌ها در مسیر معرفت حسی قرار داد. دانشمندانی همچون بیکن، ماکیاوول و آگوست کنت بر این باور بودند که علوم انسانی را می‌توان مانند علوم طبیعی با روش تجربی مطالعه کرد. پوزیتیویسم این ادعا را به کمال خود رساند، به گونه‌ای که علمی بودن گزاره‌ها و تحقیقات را در گرو آزمایشات تجربی و مشاهده‌ای تلقی می‌کردند و مدعیات فیلسوفان مابعدالطبیعه را به‌طور کلی غیرعلمی و بی‌معنا می‌پنداشتند. البته پوزیتیویسم، مانند هر مکتب فکری، ادوار مختلفی را پشت سر گذارده است؛ از فاصله‌گیری علوم اجتماعی و فلسفه گرفته تا پوزیتیویسم منطقی و حلقه وین، از جمله مراحل هستند که اثبات‌گرایی را شکل داده‌اند. در قرن بیستم، پوزیتیویسم وارد مرحله جدیدی می‌شد که با ایجاد اختلاف‌ها، موجب گسسته شدن آن مکتب

می‌شود. به این ترتیب، از دهه ۵۰ قرن بیستم میلادی، پوزیتیویسم وارد مرحله‌ای می‌شود که آن را می‌توان آخرین منزلگاه اندیشه بشری در حوزه تجربه‌گرایی و پوزیتیویسم دانست. ریشه‌های این افول را می‌توان از سال ۱۹۳۴م رصد کرد؛ زمانی که کارل پوپر با نوشتن کتاب *منطق اکتشاف علمی* سرآغاز عهده نو در فلسفه علم شد. در اوائل نیمه دوم قرن بیستم، با انتقادات شدیدی که روانه پوزیتیویسم شد، پوزیتیویسم چنان سخیف و ضعیف شد که اندیشه سیاسی سنتی، جان تازه‌ای گرفت و حیات ارزشی، اعتباری خود را بازیافت.

تأثیر پوزیتیویسم بر جامعه‌شناسی، چنان ملموس بود که سن‌سیمون و هابز، اصطلاح «فیزیک اجتماعی» را برای آن به کار می‌بردند. هدف از کاربرد فیزیک اجتماعی این بود که می‌توان پدیدارهای اجتماعی را نیز همانند پدیدارهای فیزیکی مورد مطالعه قرار داد. در قرن نوزدهم، کاربرد روش‌های علوم طبیعی در علوم اجتماعی، در قالب مکتب اصالت اثبات، تحول اساسی در همه این علوم به وجود آورد و به ویژه علاقه به ایجاد علم جامعه و سیاست را افزایش داد. مکتب اصالت اثبات، تأثیر عمده‌ای بر گسترش علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی در قرن بیستم گذاشت. رشد و گسترش جامعه‌شناسی سیاسی نوین، به‌عنوان جزئی از علوم سیاسی جدید، نتیجه گسترش‌گرایش علم اثباتی یا پوزیتیویسم در علوم اجتماعی بوده است. تأثیر پوزیتیویسم بر جامعه‌شناسی سیاسی را باید در اواخر قرن هجدهم جست‌وجو کرد. در قرن ۱۹، شاهد رشد و توسعه جامعه‌شناسی پوزیتیویستی هستیم. نقطه اوج این تأثیرگذاری و توسعه، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است و از اواسط قرن بیستم با انتقاداتی که به پوزیتیویسم وارد می‌شود، روند نزولی خود را طی می‌کند.

در مطالعات روابط بین‌الملل نیز الگوی معرفت‌شناختی حاکم، اثبات‌گرایی است. هر سه مکتب لیبرالیسم، مارکسیسم و رئالیسم رهیافت علوم طبیعی را در سیاست بین‌الملل دنبال می‌کنند. همان‌گونه که نظرات محققان این رشته را در این رابطه بیان کردیم، به روشنی پیداست که هدف سیاست بین‌الملل، همان مهار و پیش‌بینی پدیده‌های بین‌المللی است و باید اعتراف کرد که الگو و روش حاکم در سیاست بین‌الملل، اثبات‌گرایی و روش پوزیتیویستی می‌باشد.

تاریخچه ورود پوزیتیویسم و دخیل شدن این نگرش در علوم به ایران را باید از زمان حکومت قاجار رصد کرد که چطور افرادی روش پوزیتیویستی و تجربه‌گرایی را در روزنامه‌ها و مجلات و کتب خود ترویج می‌کردند و در مناصب مختلف حکومتی نیز رسوخ کرده و عقاید خود را در این کشور نهادینه کردند. هم‌اکنون نیز در برخی از مراکز علمی کشور اساتیدی هستند که افزون بر اینکه، خود معتقد به رویکرد پوزیتیویستی و اثبات‌گرایی هستند، این گرایش‌ها را به دانشجویان القاء نموده و آنان را توصیه به استفاده این روش در رساله‌ها و پایان‌نامه‌های خود می‌کنند. از این رو، ضروری است اندیشمندان و محققان، با در نظر داشتن آموزه‌های اسلامی به تولید علوم انسانی اسلامی پرداخته و زمینه را برای ایجاد تمدن نوین اسلامی فراهم نمایند.

منابع.....

- ابوالحمد، عبدالحمید، ۱۳۶۸، *مبانی سیاست*، تهران، توس.
- اردستانی، علی، ۱۳۸۸، *ساختار و ماهیت روش‌شناسی در علم سیاست*، تهران، قومس.
- اشتراوس، لئو، ۱۳۸۷، *فلسفه سیاسی چیست؟*، ترجمه فرهنگ رجایی، چ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- آبرکرامی، نیکلاس و دیگران، ۱۳۶۷، *فرهنگ جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن پویان، تهران، چاپخش.
- آقابخش، علی و مینو افشاری‌راد، ۱۳۷۵، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران، نشر مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
- بشیریه، حسین، ۱۳۷۴، *جامعه‌شناسی سیاسی نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران، نشر نی.
- ترنر، جان‌تان اچ، ۱۳۷۸، *مفاهیم و کاربردهای جامعه‌شناسی*، ترجمه محمد فولادی و محمدعزیز بختیاری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- جعفری تبریزی، محمدتقی، ۱۳۷۸، *حکمت اصول سیاسی اسلام*، تهران، بنیاد نهج‌البلاغه.
- جعفریان، رسول، ۱۳۶۹، *مروری بر زمینه‌های فکری التقاطی جدید در ایران*، چ دوم، قم، سازمان تبلیغات اسلامی.
- حقی، علی، ۱۳۸۴، *روش‌شناسی علوم تجربی، پژوهشی تطبیقی، تاریخی، انتقادی*، تهران، سعاد.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا).
- خسروان، قیصر، ۱۳۹۶، *فرهنگ فلسفی و فلسفه سیاسی*، تهران، پایان.
- خندان، علی اصغر و دیگران، ۱۳۸۸، *درآمدی بر علوم انسانی اسلامی*، تهران، دانشگاه امام صادق.
- دورانت، ویل، ۱۳۷۴، *تاریخ تمدن*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی و علی اصغر بهرام‌یگی، تهران، علمی و فرهنگی.
- دوورژه، موریس، ۱۳۶۷، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، دانشگاه تهران.
- راسخ، کرامت‌الله، ۱۳۹۱، *فرهنگ جامع جامعه‌شناسی و علوم انسانی*، چهرم، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم.
- راش، مایکل، ۱۳۷۷، *جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، سمت.
- رضوانی، محسن، ۱۳۸۵، *لئو اشتراوس و فلسفه سیاسی اسلامی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- زیباکلام، سعید، ۱۳۸۹، «پیوند نامبارک پوزیتیویسم و اندیشه سیاسی»، *حوزه و دانشگاه*، ش ۳۰، ص ۴-۵.
- سنجایی، علیرضا، ۱۳۹۰، *روش‌شناسی در علم سیاست و روابط بین‌الملل*، تهران، قومس.
- عالم، عبدالرحمن، ۱۳۷۳، *بنیادهای علم سیاست*، تهران، نشر نی.
- عیوض‌زاد، حسن، ۱۳۹۰، «مطالعات بین‌المللی از منظر سنت اثباتی و فرائیباتی در روابط بین‌الملل»، *مطالعات روابط بین‌الملل*، دوره چهارم، ش ۱۷، ص ۱۱۳-۱۵۰.
- مدنی، جلال‌الدین، ۱۳۷۲، *مبانی و کلیات علوم سیاسی*، تهران، جلال‌الدین مدنی.
- مزیانی، محمدصادق، ۱۳۹۰، *تمایزات مشروطه‌خواهان مذهبی و غرب‌گرا (با تطبیق آن بر انقلاب اسلامی)*، قم، بوستان کتاب.
- مشیرزاده، حمیرا و نبی‌الله ابراهیمی، ۱۳۸۹، *تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل (مجموعه مقالات)*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۹۰، *نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۴، *آموزش فلسفه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مک‌لین، ایان، ۱۳۸۱، *فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد*، ترجمه حمید احمدی، تهران، میزان.
- موحد ابطحی، محمدتقی، ۱۳۸۸، «تحلیلی جامعه‌شناختی از علت تداوم رویکرد پوزیتیویستی به علوم انسانی در ایران و عدم شکل‌گیری علم دینی و بومی با بهره‌گیری از رویکرد ترکیبی ساخت و عمل»، *اسلام و علوم اجتماعی*، سال اول، ش ۲، ص ۲۰۸.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۹، *صحیفه امام*، چ سوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- نمازی، محمود، ۱۳۹۱، *مبانی فلسفی علوم انسانی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.